

شاهزاده خانم فوزیه از شوهر دومش هم طلاق

می‌گیرد

فوزیه علیه مادر و شوهر و برادرش به دادگاههای

مصری شکایت کرده است

چند هفته قبل مطبوعات مصری خبر دادند که شاهزاده خانم فوزیه خواهر ارشد ملک فاروق پادشاه سابق مصر علیه برادر خود به دادگاههای مصری شکایت کرده و مدعی شده است که فاروق در موقع خروج از مصر معادل پنج میلیون دلار جواهرات متعلق به او و خواهرانش را همراه برده است. پرنسس فوزیه پس از شکایت از برادرش راجع به مادرش نیز به محاکم مصری شکایت برد و مدعی شد که چون مادرش ملکه نازلی اختلال مشاعر دارد قیومیت اموال او را به وی واگذار کنند.

پس از این دو شکایت شاهزاده خانم فوزیه خود را برای شکایت سومی آماده می‌کند و به طوری که مطبوعات اروپا اطلاع می‌دهند به زودی تقاضای طلاق شاهزاده خانم فوزیه از شوهرش اسمعیل شیرین بیک در محاکم مصری مطرح خواهد شد. اسمعیل شیرین بیک شوهر فعلی شاهزاده خانم فوزیه در آخرین روزهای سلطنت ملک فاروق و پیش از کودتای ژنرال نجیب وزیر جنگ مصر شد ولی به محض کودتا به دستور ژنرال نجیب او را توقیف و زندانی کردند. شیرین بیک سپس به عنوان سوءاستفاده از اموال دولتی و شرکت در عملیات خلاف قانون فاروق تحت تعقیب دادگاههای مصری قرار گرفت و هنوز پرونده او در جریان است تا به محاکمه علنی برسد.

از موقعی که شیرین بیک زندانی شده شاهزاده خانم فوزیه فقط دوبار به ملاقات او رفته و عدم علاقه خود را به شوهرش چندین مرتبه علنی کرده است. اصولاً ازدواج او با شیرین بیک یک ازدواج اجباری بوده و اسرار این ازدواج که اخیراً فاش شده نشان داده است که چگونه پادشاه سابق مصر حتی خواهران خود را نیز فدای هوی و هوس خود

می کرده است. طبق اسناد و کتب و رسالاتی که اخیراً درباره اسرار دربار سابق مصر منتشر شده طلاق شاهزاده خانم فوزیه از اعلیحضرت پادشاه ایران از روی اجبار بوده و فوزیه پس از طلاق از شاه ایران نیز تحت فشار برادر خود مجبور به ازدواج با سرهنگ اسمعیل شیرین بیک شده است.

در اوائل سال ۱۹۴۵ ملک فاروق طی نامه‌ای خطاب به شاه ایران و شاهزاده خانم فوزیه که در آن موقع ملکه ایران بود خواهر خود را برای تغییر آب و هوا و گردش چند ماهه‌ای به مصر دعوت کرد. این دعوت غیر مترقبه و بی‌موقع بود، معذک شاه ایران موافقت کرد که فوزیه برای یکی دو ماه نزد برادر خود به قاهره و اسکندریه برود و ملکه فوزیه در بهار همان سال با هواپیما از تهران به اسکندریه پرواز کرد. در فرودگاه شاه ایران شخصاً حضور یافت و در حالی که به همسر خود توصیه می‌کرد زودتر به ایران مراجعت کند از فوزیه خداحافظی نمود. ولی فاروق فوزیه را برای گردش و تغییر آب و هوا به مصر دعوت نکرده بود، نقشه شیطانی او این بود که وسیله‌ای برای طلاق خواهر خود از پادشاه ایران فراهم کند و مخصوصاً سعی داشت این طلاق در روزی واقع شود که او هم فریده زن خود را طلاق می‌دهد. زیرا فریده در میان مردم مصر محبوبیت فوق‌العاده داشت و فاروق که مدتها در فکر طلاق او بود می‌خواست وسیله‌ای برانگیزد تا از تأثیر این طلاق در افکار عمومی مردم مصر بکاهد.

بهترین وسیله برای انجام این نقشه شیطانی فراهم ساختن مقدمات طلاق فوزیه از شاه ایران بود، زیرا در این صورت توجه مردم بیشتر به این موضوع جلب می‌شد و چون هم شاه ایران و هم فوزیه در میان مردم مصر محبوبیت داشتند طلاق آنها، طلاق فریده را تحت الشعاع قرار داده، از قبیح عمل فاروق می‌کاست.

این نقشه شیطانی از روزی که فوزیه به مصر بازگشت به موقع اجرا گذاشته شد. سفیر مصر در تهران عوض شد و سفیر جدید از طرف ملک فاروق مأموریت یافت تا مقدمات طلاق و افتراق بین شاه ایران و فوزیه را فراهم سازد. از طرف دیگر دو سه ماه گردش و تفریح فوزیه تمام شد و ملک فاروق از مراجعت خواهر خود به تهران جلوگیری کرد. اعلیحضرت شاه ایران چندبار در این خصوص به دربار مصر تلگراف نمود ولی ملک فاروق از طرفی مانع رسیدن تلگرافها به دست فوزیه می‌شد و از طرف دیگر فکر

طلاق از شاه ایران را در خواهر خود تلقین می نمود.

بالاخره قصد ملک فاروق آشکار شد و کشمکش بین دربار مصر و ایران بر سر طلاق آغاز گردید. شاه ایران به هیچ وجه حاضر نبود همسر خود را طلاق دهد ولی هر روز بر اصرار ملک فاروق و فرستاده مخصوص او در تهران افزوده می شد تا این که بالاخره شاه ایران راضی شد به شرط این که خود فوزیه تمایل خود را به طلاق اعلام دارد و مسئله والاحضرت شهناز و جواهرات عروسی روشن شود. شاه ایران مخصوصاً علاقه داشت در صورت طلاق انگشتی سیاهی را که هنگام عروسی به ملکه فوزیه داده پس بگیرد، زیرا این انگشت برای شاه ارزش تاریخی مهمی داشت.

«عسل بیک» سفیر کبیر مصر در ایران پس از اینکه شاه ایران را در مورد اصل طلاق راضی کرد برای قبولاندن شرایط شاه به قاهره رفت و پس از چند هفته با دو نامه از طرف شاهزاده خانم فوزیه به تهران مراجعت کرد.

نامه اول شاهزاده خانم فوزیه به شاه ایران راجع به انگشتی سیاه و به شرح زیر

بود:

«اعلیحضرتا، من از احساسات جوانمردانه و علو طبع شما که موجب اهدای این انگشتی به من شد تشکر می کنم و از ارزش تاریخی و معنوی آن برای شما مطلع هستم. به همین جهت علاقمندم آنرا نزد خود حفظ کنید زیرا این یادگار پدر عزیز و بزرگوارتان است که من نسبت به او علاقمند بودم و محبتهایش را نسبت به خود هرگز فراموش نخواهم کرد.

فوزیه»

به ضمیمه این نامه انگشتی سیاه شاه ایران در یک صندوقچه زیبا گذاشته و به تهران ارسال شده بود. شاهزاده خانم فوزیه نامه دیگری هم در خصوص درخواست طلاق خود برای شاه ایران نوشت که توسط سفیر مصر به شاه تقدیم شد، این نامه به زبان فرانسه و متن آن چنین بود:

«اعلیحضرتا... هیچکس از بازیهای تقدیر مطلع نیست. گویا مشیت الهی بر این قرار گرفته که ما از هم جدا شویم، زیرا سعادت من و خوشبختی شما جز با جدائی امکان پذیر نیست.

نامهٔ یک پادشاه مخلوع به زن فراریش

ملک فاروق در نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به همسر فراری خود می‌نویسد:
 «برگرد که در قلب شکسته من، هرگز هیچکس جای ترا نخواهد گرفت!»
 پس از نریمان، ولیعهد یکساله مصر را هم می‌خواهند از دست فاروق
 بربایند.

جریان فرار ملکه سابق مصر از دست ملک فاروق و اظهارات او درباره شوهرش در شماره گذشته از نظر خوانندگان گذشت. این قضیه که در مصر و ممالک اروپا و آمریکا غوغائی بپا کرده هنوز جالب‌ترین موضوع مورد بحث مطبوعات دنیا است و آخرین شماره‌های مطبوعات اروپا که هفته گذشته با پست هوائی به تهران رسیدند تفصیلات جالب و تازه‌ای در اطراف این موضوع منتشر کرده‌اند.

پس از فرار ملکه سابق مصر از ایتالیا به سویس، ملک فاروق پادشاه مخلوع مصر نامه سرگشاده‌ای در مطبوعات کثیرالانتشار اروپا خطاب به زن فراری خود نوشته و طی آن بالحن تضرع آمیزی همسر زیبای خود را بمراجعت به خانه دعوت کرده است. خلاصه متن نامه ملک فاروق که ابتدا در روزنامه معروف (ایل مساژرو) چاپ زرم و سپس در کلیه جراید کثیرالانتشار اروپا و آمریکا منتشر شده از این قرار است:

همسر فراری و عزیزم!

همانها که تخت و تاج سلطنتم را از دست من گرفتند، تو را هم از من ربودند. ولی من نسبت به تو وفادارم و با همان عشق و علاقه نخستین ترا دوست می‌دارم. با این نامه سرگشاده ترا به بازگشت دعوت می‌کنم و به تو اعلام می‌نمایم که خانه من خانه تست و در قلب شکسته من هرگز، هیچکس جای ترا نخواهد گرفت.

از اینکه این نامه را سرگشاده و از طریق مطبوعات جهان به تو می‌نویسم مرا خواهی بخشید زیرا وسیله دیگری برای ابراز مکنونات قلبی خود نسبت به تو نداشتم آنها که بخاطر منافع پست سیاسی خود اساس زندگی خانوادگی ما را برهم زدند خوب مواظب تو هستند، آنها نمی‌گذاشتند نامه خصوصی من به تو

برسد و برای من چاره‌ای جز نوشتن این نامه سرگشاده در مطبوعات جهان نبود.

در روزنامه‌ها خواندم که از زبان تو نسبت‌های تند و ناروایی بمن داده‌اند، از قول تو مرا به عیاشی و هرزگی و کارهای ناشایست متهم ساخته‌اند و نوشته‌اند که تو از من بارها تقاضای طلاق کردی و من حاضر بطلاق تو نشدم. گوش من از این حرف‌ها پر شده بود، همه کس حتی مادر و خواهرانم این تهمت‌ها را بمن زده بودند ولی دیگر از تو انتظار نداشتم این تهمت‌ها را بازگو کنی.

در این دنیا تنها تو این تهمت‌های دروغ را بمن زده بودی، و هنوز هم باور نمی‌کنم که آنچه خوانده‌ام بر زبان تو جاری شده باشد، زیرا تو خود بهتر از همه کس از چگونگی زندگی من اطلاع داری و همیشه در برابر تهمت‌های دشمنان من ایستادگی می‌کردی من می‌دانم که این حرف‌ها را مادرت از زبان تو گفته و یا فرستادگان پست دیکتاتور امروز مصر بنام تو جعل کرده‌اند.

تو، چه این حرف‌ها را گفته باشی و چه نگفته باشی من به فداکاری و صمیمیت تو در گذشته مدیونم. من هرگز فراموش نمی‌کنم که تو برای بدنیا آوردن تنها پسر «فؤاد ثانی» چه رنج‌ها کشیدی و هیچوقت از یاد نمی‌برم که تو با همراهی من در تبعید از مصر حقیقتاً فداکاری کردی و در آنموقع که من از سلطنت خلع و بطرف آینده مبهم و نامعلومی روان بودم زندگی با مرا بر اقامت در مصر ترجیح دادی.

نریمان! با وجود دوری از وطن و خلع از سلطنت ما زندگی آرام و ساده و خوشی داشتیم، چه کسی این زندگی را برهم زد و تو را تشویق به فرار نمود؟ بعقیده سه نفر مسئول این فاجعه هستند: ژنرال نجیب، مادرت و ندیمه‌ات «ویولت».

نجیب از روزیکه دیکتاتور مصر شد سنگ را بست و سگ را گشود و کلیه مطبوعات و وسائل تبلیغاتی مصر را به تهمت و افترا علیه من واداشت. او از آن همه توهین و ناسزا که مطبوعات مصر به من دادند سیر نشده و می‌خواست تو را هم وسیله‌ای برای تحقیر من قرار دهد و به همین منظور با مادر و عمویت

تماس گرفت و آن‌ها را وسیله انجام نقشه خود قرار داد.
راستی که وای از دست مادرزن! مادر تو روزی که من از تو خواستگاری
کردم مدافع جدی ازدواج ما بود، زیرا در آن موقع من پادشاه مصر بودم و تو در
صورت ازدواج با من ملکه مصر می‌شدی. پس از ازدواج هم او تا موقعی که من
پادشاه مصر بودم از وضع زندگی خود راضی بود و حتی سرگ پدرت او را
چندان متأثر نکرد. اما روزیکه من از سلطنت مصر خلع شدم تحریکات او هم
برای جدائی ما شروع شد و در این راه به انواع وسائل متشبث گردید.

Reza.Golshah.com

سرفروشت خاندان سلطنتی مصر

علیه ملک فاروق به محکمه‌های مصر و فرانسه و سوئیس و ایتالیا شکایت شده است. خواهران ملک فاروق که تا چند سال پیش غرق در پول و جواهر بودند از فقر و بی‌پولی می‌نالند! - فوزیه تقاضا کرده است لاقبل جواهراتی که از ایران با خود برده بود به او مسترد شود.

قریب یکسال و نیم از کودتای ژنرال نجیب و استقرار رژیم جمهوری در مصر می‌گذرد و در این مدت با وجود اینکه ملک فاروق با پولهای خود در بانکهای خارجی مشغول عیش و عشرت در اروپا بوده خواهران او و اعضای خاندان سلطنتی مصر دچار گرفتاریهای متعددی شده و تمام ثروت و هستی‌شان از تملک آنها خارج شده است. شاهزاده خانمهای زیبایی که تا چند سال قبل هر یک در طلا و جواهرات غرق بودند امروز در اروپا و امریکا سرگردان شده و یا در مصر برای دریافت جزئی از اموال و جواهرات خود تلاش می‌کنند. خود ملک فاروق هم اگر چه از عیش و عشرت دست برداشته ولی با گرفتاریهای متعدد مواجه شده چون ثروت و ذخیره‌اش در بانکهای اروپا و امریکا رو به اتمام است.

علیه ملک فاروق به دادگاههای مصر و فرانسه و سوئیس و ایتالیا شکایت شده و علاوه بر خیاطخانه‌ها و جواهرفروشیهای معروف اروپائی که مرتباً او را متهم به کلاهبرداری کرده و برای دریافت مطالبات گذشته خود علیه وی به دادگاههای محلی شکایت می‌کنند، در مصر هم دوستان و اقربای سابق او و حتی بعضی از اعضای خانواده سلطنتی علیه او به دادگاههای مصری شکایت کرده و نسبت به وی اعلام جرم می‌کنند.

فاروق اخیراً شانس خود را در عشق و قمار هم از دست داده و پولهای هنگفتی در قمار باختن است. زنان زیبای اروپائی که تا چند سال قبل پروانه‌زار به دور او می‌گشتند، دیگر زیاد به او توجهی نمی‌کنند و از همه بدتر اینکه یکی از دوستان سابق ایتالیائی وی ای را بر سر دوشیزدای بنام «می‌می مدار» به دوئل دعوت کرده است.

«کیدو اورلاندو» ایتالیائی ملک فاروق را به دوئل دعوت کرده و در انتخاب سلاح دوئل (شمشیر یا طپانچه) او را آزاد گذاشته است، ولی فاروق تاکنون جوابی به تقاضای دوئل اورلاندو نداده، زیرا در صورت قبول دوئل شکست و مرگ خود را در مقابل حریف زبردست حتمی می‌داند.

در این میان در هالیوود فیلمی راجع به زندگی ملک فاروق تهیه می‌شود و در این فیلم که «سقوط یک سلطنت» نام دارد بعضی از شخصیت‌های اصلی زندگی فاروق نظیر سامیه جمال و آنی‌بریه شرکت دارند.

«اورسن ولز» شوهر سابق ریچا هیورث و کارگردان معروف هالیوود که در این فیلم نقش ملک فاروق را بازی می‌کند چندی قبل به قاهره رفت و موافقت دولت مصر را در تهیه بعضی از صحنه‌های فیلم در کاخ‌های سلطنتی مصر جلب کرد. این فیلم که به کمک دولت فعلی مصر و برای مفتضح ساختن ملک فاروق در دنیا تهیه می‌شود این روزها بیش از هر چیز دیگری فکر پادشاه سابق مصر را مشوش کرده و کوشش‌های او برای جلوگیری از تهیه این فیلم بجائی نرسیده است.

پس از خلع ملک فاروق از مقام سلطنت با خواهران او در قاهره مدتی با احترام رفتار می‌شد و کاخ‌های سلطنتی مصر همچنان در اختیار آنها بود ولی پس از اعلام رژیم جمهوری در مصر به آنها اخطار شد که در مهلت کوتاهی کاخ‌های سلطنتی را تخلیه کنند و پس از اخراج آنها از کاخ‌های سلطنتی اخیراً قانون ضبط و مصادره اموال خانواده سلطنتی هم به تصویب دولت مصر رسیده و به موقع اجرا گذاشته شد.

خواهران ملک فاروق که اکنون از کلیه اموال و ثروت خود محروم شده‌اند هر یک در قسمی از قاهره سکونت اختیار کرده و زندگی ساده و محقری دارند. شاهزاده خانم فوزیه خواهر ارشد ملک فاروق که ۲۱ سال دارد پس از اخراج از کاخ سلطنتی در محله «معادی» قاهره خانه‌ای خریده و با شوهرش اسماعیل شیرین بیگ زندگی ساده‌ای دارد. بین فوزیه و شیرین بیگ چندی قبل اختلافاتی روی داد که کم مانده بود منجر به طلاق شود ولی اکنون رفع اختلاف شده و شیرین بیگ در عین حال که در جستجوی کار مناسبی برای تأمین معاش خود می‌باشد به وکالت فوزیه در دادگاه‌های قاهره حضور می‌یابد و برای دریافت قسمتی از اموال مصادره شده او تلاش می‌کند.

پرنسس فوزیه بر قسمتی از اموال ضبط شده خود از طرف دولت ادعا دارد و می‌گوید:

ارث پدری من متعلق بخود من است و با تصویبنامه دولتی نمی‌توان اصول شرع اسلامی را که حق ارث را محترم شمرده زیر پا گذاشت. فوزیه درباره قسمتی از جواهرات ضبط شده خود هم مدعی است و تقاضا کرده است لااقل جواهراتی که از ایران با خود برده و متعلق به شخص او است مسترد شود.

از خواهران دیگر ملک فاروق «فائزه» که ۲۹ سال دارد اخیراً به اتفاق شوهر خود به یونان رفته، و در یک حادثه اتومبیل در شهر آتن مجروح و بستری شده است وضع زندگی «فائقه» خواهر بیست و شش ساله فاروق از دیگران بهتر است و چون شوهرش فؤادصادق با ژنرال نجیب و زعمای دولت فعلی مصر میانه خوبی دارد زندگی نسبتاً مرفهی دارد. فائقه و شوهرش تاکنون چندبار در ضیافت‌های رسمی دولت مصر شرکت کرده و روزنامه نگاران مصری یکی دو بار فائقه را در حالیکه گرم صحبت با ژنرال نجیب دشمن شماره یک برادرش بوده مشاهده کرده‌اند.

کوچکترین خواهر ملک فاروق که «فتحیه» نام دارد هنوز با شوهرش ریاض غالی در آمریکا بسر می‌برد و وضع مالی آنها چندان رضایت‌بخش نیست. ریاض غالی از کار خود بیکار شده و اگر تا مدتی موفق به پیدا کردن کاری نشود معلوم نیست کارشان به کجا خواهد کشید. مادر ملک فاروق که یکسال قبل از خلع فاروق از سلطنت، توسط پسر خود از مصر طرد شد، اکنون با دخترش فتحیه در «بورلی هیلز» آمریکا زندگی می‌کند و چون وضع معاش ریاض غالی خوب نیست می‌خواهد از آنها جدا شود.





بزرگترین مصادره تاریخ

از روز جمعه گذشته اموال و جواهرات و عتیقه‌جات ملک فاروق که ده‌ها میلیون دلار قیمت داشت در قاهره به حراج گذاشته شد - شاهنشاه ایران تقاضا کرده بود هدایای ایشان بشاهزاده خانم فوزیه در هنگام تولد شهنواز پس داده شود

اموال و جواهرات ملک فاروق پادشاه سابق مصر که چندی قبل از طرف دولت ژنرال نجیب ضبط گردید از روز جمعه دوازدهم فوریه در کاخ معروف «قبه» قاهره به معرض حراج گذاشته شده و برای شرکت در خرید اموال پادشاه سابق مصر مخصوصاً اشیاء عتیقه گرانبهای وی هزاران نفر از تجار و جواهر فروشها و عتیقه‌چی‌ها و نمایندگان موزه‌های بین‌الملل بقاهره روی آورده‌اند.

اموال ملک فاروق و جواهرات و اشیاء عتیقه و تابلوهای نقاشی و مجسمه‌ها و اشیاء تاریخی او بقدری زیاد است که مصادره و حراج لااقل یکماه وقت لازم دارد و بهمین جهت دولت مصر اعلام داشته است که مصادره این اموال تا اواخر ماه مارس (اوائل فروردین ماه آینده) ادامه خواهد داشت و هر روز طبق برنامه قسمتی از اموال پادشاه سابق بمعرض حراج گذاشته خواهد شد.

اشیاء و اموال ملک فاروق از چندین ماه قبل از کاخ‌های مختلف سلطنتی مصر جمع‌آوری و پس از صورت‌برداری در کاخ وسیع قبه گذاشته شده است. بهای این اشیاء نظر باینکه قسمت اعظم آن جواهرات نایاب و منحصر بفرد یا تابلوها و عتیقه‌جات و یادگارهای تاریخی بی‌نظیر است بطور صحیح تخمین نشده، ولی قدر مسلم اینست که ده‌ها میلیون دلار از راه فروش این اموال بدست دولت مصر خواهد رسید و با عواید هنگفتی که از این راه حاصل می‌شود ژنرال نجیب خواهد توانست دست با اقدامات مهمی در زمینه اصلاحات ارضی یا تقویت نیروی نظامی خود بزند و اموال پادشاه سابق را به مصرف مخارج دولتی خود برساند.

اموال ملک فاروق که بمعرض حراج گذاشته می‌شود چندین قسمت است که مهمترین آن جواهرات پادشاه سابق مصر می‌باشد این جواهرات را ملک فاروق در یکی از زیرزمینهای مخفی کاخ قبه مخفی کرده بود، ولی پس از ضبط اموال وی دولت جدید

مصر با کمک کارشناسانی که از خارج استخدام نمود این زیرزمین مخفی را کشف کرد و قسمتی از جواهراتی که در این محل پیدا شد در دنیا منحصر بفرد بود. متجاوز از دو هزار قطعه الماس ریز و درشت که در میان آنها دو قطعه از معروفترین الماس‌های جهان دیده می‌شد. گردن‌بندهای مروارید، قطعات یاقوت و زمرد و مجسمه‌های کوچک و بزرگ که از طلا یا طلای سفید خالص ساخته شده جزئی از جواهرات موجود در این زیرزمین مخفی بود. علاوه بر این جواهرات از کاخهای دیگر ملک فاروق و کاخهای اختصاصی مادر و خواهران وی جواهرات و زینت‌آلات فراوانی جمع‌آوری شد که اکنون بجز قسمت کوچکی از آنها بقیه برای حراج در نظر گرفته شده است.

در میان آثار تاریخی و اشیاء عتیقه ملک فاروق از دفترچه خاطرات ملکه ماری آنتوانت فرانسه گرفته تا نامه‌ها و یادداشتها و وصیت‌نامه‌های سلاطین قدیم آسیائی و اروپائی موجود است. هدایائی که سلاطین ایران و عثمانی و زمامداران اروپائی به پادشاهان سابق مصر داده‌اند، ساعت‌های طلا که از طرف سلطان محمد عثمانی و ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه بسلاطین مصر داده شده، تابلوهای منحصر بفرد نقاشان بزرگ، مجسمه‌های قدیمی، کاملترین کلکسیونهای پول و تمبر از جمله اشیاء تاریخی و عتیقه‌جات ملک فاروق است.

از جواهرات و عتیقه‌جات گذشته اثاثیه ملک فاروق و البسه و عطریات او بتنهائی صدها هزار دلار قیمت دارد و دولت مصر در نظر دارد تمام وسائل خصوصی ملک فاروق را با ذکر مشخصات آنها به معرض حراج بگذارد و کسانی هم هستند که این چیزها را نه برای استفاده، بلکه برای تاریخی بودن آنها به قیمت‌های گزاف خریداری نمایند.

در میان بازرگانانی که برای شرکت در مصادرهٔ اموال پادشاه مصر بقاهره رفتند عده‌ای از بازرگانان ایرانی و پاکستانی و عراقی و ترک هم دیده می‌شوند تنها از فرانسه بیش از دویست نفر تاجر و جواهرفروش و عتیقه‌فروش برای خرید اموال ملک فاروق وارد مصر شده‌اند و بدیهی است هر چه تعداد شرکت‌کنندگان در حراج بیشتر باشد منافع بیشتری عاید دولت مصر خواهد شد ولی معلوم نیست رقابت این عده به کجا منجر خواهد شد و با این همه داوطلب خرید مصادرهٔ اموال ملک فاروق چقدر به طول

خواهد انجامید.

مطبوعات مصری می‌نویسند که خود ملک فاروق چند نفر از دوستان اروپائی خود را برای شرکت در مصادرهٔ اموالش به قاهره فرستاده تا بعضی اشیاء مورد علاقه او را برای خودش خریداری کنند. ملک فاروق همچنین با بعضی از تجار فرانسوی و ایتالیائی که برای شرکت در حراج بقاهره رفته‌اند تماس حاصل کرده و تقاضا نموده است اشیائی را که خریداری می‌کنند در درجه اول برای فروش به خود او عرضه کنند.

روزنامه (اخبار الیوم) قاهره نیز نوشته است که اخیراً شاهنشاه ایران بسوسيله سفارت کبرای ایران در مصر هدایائی را که هنگام تولد والاحضرت شهناز بشاهزاده خانم فوزیه داده بودند مطالبه نموده‌اند و بهمین جهت دولت مصر فعلاً در مصادره اموال شاهزاده خانم فوزیه تأمل خواهد کرد.

Reza.Golshah.com

Reza.Golshah.com

Reza.Golshah.com

قسمت دوم

تربیا اسفندیاری بختیاری

Reza.Golshah.com

گرچه پدر بزرگم، سردار اسعد، هرگز به اروپا نرفت، اما دوست داشت
دورادورش را وسایل رفاه و آسایش غربی بپوشاند. هر سال فرستادگان
معمدش را به مسکو و سن پترزبورگ [لنین گراد] برای خرید پارچه‌های
گرانها و مبل و کریستال‌های «بوهم» [مرکز بهترین کریستال جهان] و ظروف
طلا و نقره و سایر اشیاء لوکس می‌فرستاد.

از خاطرات ثریا اسفندیاری بختیاری

... در این هنگام پدرم سنین نوجوانی را می‌گذرانید ولی عموهایش به
مخالفت علیه انگلیس برخاستند و ایران نیز بهای گزافی به خاطر این رفتار
پرداخت. شرکت نفت «انگلیس - ایران» بختیاری‌ها را از سه درصد سهم خود
محروم کرد و خواستار غرامتی معادل پانصد هزار لیره شد. مذاکرات سال‌ها به
طول انجامید تا سرانجام در سال ۱۲۹۹ خورشیدی قرار داد تحمیل گردید و
کمپانی نفت انگلیس - ایران بختیاری‌ها را یک میلیون لیره جریمه نمود و در

ایل فقر پدیدار گشت.

دوران بیچارگی برای بختیاری‌ها پیش روی بود، پدر از همه بیشتر زیان دید زیرا قبل از آن که به سن بلوغ برسد یکی از عموهایش که سرپرستی او را به عهده داشت، میراث او را بالا کشید! اگرچه به جز چند قطعه زمین کوچک چیزی برایش نگذاشتند اما در کشوری که ارز خارجی حکم کیمیا داشت، راهگشا گشت و توانست خرج تحصیل خود را پردازد...^(۱)

و بدینسان خلیل اسفندیاری بختیاری در پاییز سال ۱۲۹۳ خورشیدی به پایتخت آلمان قدم گذاشت و در محله کورفوراشتندام (محله اعیان نشین برلین) به سر برد، غافل از آن که چند کوچه آن طرف تر دختری زندگی می‌کند... که سرنوشت خواست همسر پدرم شود، مادر من.

از خاطرات ثریا اسفندیاری

ثریا اسفندیاری

ثریا اسفندیاری بختیاری از یک پدر ایرانی و مادر آلمانی در اصفهان متولد شد^(۲) ثریا خانه‌ای را که در آن زاده شده به یاد می‌آورد و از سنین کودکی خود در خاطراتش چنین می‌نویسد:

- در سن پنج سالگی ذهن و هوشم هوشیار گشت و این هوشیاری روی خانه‌ای سپید، بزرگ بسیار کهن با اوروسی‌های سنتی که ستون‌های بزرگی حایل داشت... تصورم این است که خانه متعلق به یکی از پادشاهان قاجار بود.

ثریا زمان کودکی‌اش را نیکو به یاد دارد و جزییات خانه، باغ و اطراف را مو به مو شرح می‌دهد:

۱- تورم بولی در آلمان زمان جنگ که مارک ارزشی نداشته.

۲- من در یکی از ماههای تابستان [خرداد و تیر مصادف با ماه ژوئن] درست در گرما گرم تابستان متولد شدم. در اصفهان در دل سوزمین پارس‌ها، یعنی... وطنم ایران...

پیرامون خانه باغات پر از بوته‌های گل سرخ، یاس و خشخاش پوشانده بود.

جالب است که ثریا جملات و کلامی را که معلم سرخانه در دهانش می‌نهاد به روشنی به خاطر می‌آورد و با آب و تاب تعریف می‌کند:

همان خانه نخستین مکتب درس هم بود، خانم (Frau Eli Mentel) «فراوِ اِلی منتل» برای تدریس ما را به اتاقی در ته باغ می‌برد، او ابتدا نوازشمان می‌کرد. موهایم را «ناز» می‌کرد.
اِلی اهلِ رنای آلمان بود و به کودکان متخصصان آلمانی مقیم ایران درس می‌داد.

ثریا خاطراتش را با این مقدمه شروع می‌کند، ولی بهتر آن می‌بود که ابتدا از پدر و مادرش و آشنائی آنان سخن می‌راند تا بدانیم، چگونه مادر آلمانی از سرزمین بختیاری‌ها سر در آورده و یا خلیل اسفندیاری به چه سان توانسته همسرش را راهی ایران نماید. بی‌گمان آقای خلیل اسفندیاری بختیاری راه آسان و کوتاهی نپیموده. برای پی بردن به این معما با هم به آلمان و حتی نقطهٔ دورتر یعنی روسیه تزاری می‌رویم تا بیشتر با اصل و نسب خانم ثریا اسفندیاری بختیاری آشنا شویم:

فرانتس کارل (Franz Carl) یکی از شهروندان پیترزبورگ - مطابق معمول لباس پوشید و سرکار رفت. فرانتس در کارخانهٔ مواد شیمیائی فعالیت می‌کرد. او مردی بود که با دستگاه حکومتی کوچکترین رابطه، اصطکاک و آشنائی نداشت از این رو وقتی پاکتی به وی دادند که او را از طرف مقامات فراخوانده بود سخت مکدر گشت. فرانتس ناراحت و شتابزده راهی منزل شد. همسرش از مشاهدهٔ چهرهٔ مغموم و متوحش شوهرش حدس زد که امری غیرعادی باید رخ داده باشد:

Was its denn loss? - ها! چیه فرانتس؟

فرانتس کارل خوب می‌دانست همسرش هنگام تشویش به زبان آلمانی مکالمه می‌کند تا فرزندانش (اوا، باربارا و پسرش فرانتس) ناراحت نشوند. «آلما» همسر کارل تصور کرد موضوع مربوط به جنگ است، از این رو پرسید:

Ist das etwas uiber krig? - راجع به جنگ است؟

آیا می‌خواهند موادشیمیائی و یا دیگر وسایل از این قبیل...

کارل حرف همسرش را قطع کرد و گفت:

Uiber hapt nicht...

اصلاً چنین چیزی نیست.

Nur Einladung!!

(نُر آین لادونگ) فقط دعوت!

«آلما» گفت:

دعوت که این همه درهم شدن ندارد، مرا ترساندی.

کارل گفت:

Aber unmoglich اما غیرممکن است (آن موگلیش)...

آلما همسرش که حسابی کلافه شده بود خواست چیزی بگوید که کارل

گفت: از طرف مقامات بالا، خیلی بالا!

در این لحظه یکی از دختران کارل یعنی دختر دومش اوا گفت:

خواب دیدم!

آلما، مادر اوا می‌دانست خواب‌های اوا تقریباً درست تعبیر می‌شود و بیهوده خواب

نمی‌بیند، از این رو برای کشف معما به اوا گفت:

- بگو عزیزم، چه خوابی دیدی؟

- اوه ماما، خواب دیدم چند نفر پشت سر پدرم در یک محل بزرگی ایستاده

بودند. پدرم می‌گفت و دستور می‌داد و آن‌ها هم کارهایی انجام می‌دادند. اما

نمی‌دانم که یکدفعه پدرم مثل همین لحظه آمد خانه و گفت، همه باید بی‌درنگ

برویم...

اوا سکوت کرد. مادرش گفت:

- خوب دخترم بعد چی، نفهمیدی کجا رفتیم؟

- چرا مادر، رفتیم به یک خانه یخی. آن هم با پای پیاده...

آلما و کارل گفتند:

- پیاده؟ پیاده؟

شگفت آن که خواب اوا دقیقاً درست تعبیر شد. آن چه او در رؤیا دید

خیلی زود به وقوع پیوست چون آقای کارل بعد از مراجعه به مقامات

حکومتی سراسیمه به خانه آمد و گفت:

- ما به سیبری تبعید شدیم. انقلاب پیروز شده، اوضاع آشفتہ است.^(۱)
ثریا از قول مادرش می‌گوید:

- در زمان جنگ جهانی اول پدر و مادر بزرگش را به سیبری تبعید کردند ولی آنها با پای پیاده به همراه تنی چند به غرب گریختند و در ناحیه بالت در سرحد آلمان یک کمیسیون نظامی به یاریشان شتافت و آنان را به برلین اعزام کرد... بله همین برلین که مادرم آن را عشق خود می‌داند. همین برلینی که یک ایرانی به نام خلیل اسفندیاری بدان جا برای تحصیل آمد ولی سرنوشتش ورق خورد و علاوه بر کسب علم مزدوج شد و من حاصل آن ازدواج عشق‌آمیز هستم، اما چگونه، خود حکایتی شیرین و رؤیایانگیز دارد...

خیابان بلومن (Blumen Strasse)، خیابان گل در برلین دارای رستوران‌های کوچک و بزرگ و شیک جهت رفع خستگی و گپ زدن است. در بین این رستوران‌ها یکی به ویژه به علت مناسب بودن قیمت، پاتوق دانشجویان کم درآمد بود. در همین رستوران بود که دختر شانزده ساله ولی به ظاهر هجده نوزده ساله برای نوشیدن فنجان قهوه در کنج دنجی نشست و سفارش داد:

Schwarz Cafe Bitte! (شوارتز کافه بیته) لطفاً قهوه سیاه (بدون

شیر) اما به علت تأخیر پیشخدمت ناشی از ازدحام مشتریان، حوصله دوشیزه خانم سر رفت. او که با صبر و حوصله در آن سن و سال آشنائی نداشت ترک کردن را برنشستن ترجیح داد، اما وقتی بلند شد و خواست برود گارسون جلویش سبز شد:

۱- مادرم در مسکو متولد شد. پدر بزرگ مادرم حرفه اسلحه‌سازی داشت. در سال ۱۸۶۰ از طرف تزار الکساندر دوم به روسیه دعوت شد تا اداره کارخانه اسلحه‌سازی به عهده گیرد. پدر مادرم - پدر بزرگ مادریم - فرانز کارل اهل سن پترزبورگ بود و در همان شهر هم نمایندگی آ-آ-گ و نیز E.G. Farben دو مؤسسه صنایع الکتریکی و شیمیایی آلمانی در روسیه را عهده داشت. فرانز با دختری از اهالی بالت - آلمانی تبار - ازدواج کرد Alma Zolmer آلمان‌زاده... و حاصل آن ازدواج: دانی فرانتز، خاله باریبارا و مادرم اوا شد.

- دوشیزه خانم، مگر شما قهوه سفارش نداده‌اید...

دختر خانم ناگزیر باز می‌گردد اما متوجه می‌شود جایش را اشغال کرده‌اند. جوانی با چند کتاب جلوی خود منتظر پیشخدمت است... پیشخدمت از دوشیزه خانم اجازه می‌گیرد که اگر اشکالی ندارد سرهمان میز بنشیند، و فوراً یک صندلی برایش می‌آورد... دوشیزه نگاهی به مهمان ناخوانده می‌اندازد، جوانی بلندبالا، موشکی با کتابی که روی آن عبارت Staatswirtschaft نگاشته شده، می‌بیند. (واژه‌های آلمانی بسیار طویل هستند مثل همین کلمه که خواندید و به معنی اقتصاد است.)

جوان که منتظر قهوه بوده سر در کتاب می‌برد و به مطالعه می‌پردازد. در ضمن مطالعه به واژه‌ای برمی‌خورد که گویا تلفظش برای او سخت می‌باشد:

- ببخشید، تلفظ این کلمه را می‌توانید برایم ادا کنید؟

- اوه، بله... حدس زدم شما خارجی باشید. کجائی هستید؟

- ایرانی!

- اوه Persian (پرزین) اقتصاد می‌خوانید. چقدر جالب!

آن دو نگاه سریعی به هم می‌اندازند و به سرعت سرشان را پایین می‌آورند. جوان ایرانی که موهای شلال و صاف و بلندش قسمتی از پیشانی آفتاب خورده‌اش را پوشانده، نشان از صحرا و آفتاب دارد. او با شرم و حیای خاص ایلیاتی سرخ شده و به نوشیدن قهوه می‌پردازد و به مطالعه ادامه می‌دهد. هر دو ساکت‌اند، هنگام پرداخت صورت حساب پسر می‌پرسد:

Darf vich bezahlen? (اجازه هست پردازم؟)

آن دو بدون آن که قراری بگذارند، روز بعد در همان ساعت سرهمان میز حاضر می‌شوند. صحبت بیشتر پیرامون اصل و نسب دور می‌زند:

- من اسمم خلیل است. خلیل بختیاری و شما؟

- من اوا هستم. محصلم!

- محصل، یعنی دبیرستان.

- بله، مگر چطور؟

- فکر کردم شما هم مثل من دانشجو هستید.

- من فقط شانزده سال دارم... گفتید اسمتان «خلیل» است.

خلیل اسفندیاری پاسخ می‌دهد خلیل و سرش را به زیر می‌افکند و زیر لب می‌گوید:

- او...

دیدارها تکرار می‌شود، اما مسئله خیلی زود جدی می‌شود و رنگ عشق به خود می‌گیرد و به گفتگو درباره‌ی ازدواج می‌انجامد. موانع بر سر راه خلیل در این راه زیاد است.

... وقتی که پدر از دل صحرا، مادرم را ملاقات کرد، عشقی بزرگ حاصل آن دیدار شد. مادرم مذهب پروتستان داشت و سخت به مراسم و اصول مذهبی پایبند بود. شانزده ساله بود و تازه مراسم شانزده‌سالگی را جشن می‌گرفت که با پدر بیست و دو ساله مسلمانم آشنا شد.

ثریا خوب به این نکته اشاره می‌کند که در آن زمان ایرانیان نظر مساعدی نسبت به ازدواج پسرشان با زن فرنگی نداشتند:

در ایران ازدواج با یک زن اروپائی خوب تلقی نمی‌شود. پدرم با توجه به اعتقادات و اصولی که رعایت می‌کرد برای اجازه‌ی ازدواج به ایران آمد تا از مادر و هموهایش کسب تکلیف کند چون پدرش در قید حیات نبود...

آقای خلیل بختیاری اسفندیاری با پاسخ منفی و مقاومت سرسختانه خانواده ایلپاتی متعصب و حساس خود مواجه می‌گردد.

مدت جدائی و دوری از نامزد به درازا می‌کشد، دو سال نبرد با خانواده برای راضی کردنشان کار آسانی نبود:

پدرم با وجود اعتقاد قوی دینی، تظاهر نمی‌کرد، اما او برای انجام مقدمات به ایران آمد... و وقتی بازگشت برابر با آنین اسلام یک امام مسجد خطبه عقد را در خانه پدر بزرگ مادری‌ام جاری ساخت (پدر مادرم). دو سال در برلین با هم زندگی کردند تا تحصیل پدرم تمام شد، بعداً با هم به ایران آمدند.

ثریا متولد شد

در ششمین سالگرد ازدواج خلیل و اوا، ثریا به دنیا می آید، اول تابستان...
 ... در ۲۲ ژوئن در بیمارستان میسیونرهای دینی اصفهان به دنیا آمدم...
 اوا که حساسیت زیادی نسبت به بهداشت داشته و محیط ایلیاتی را برای رشد و نمو نوزادش مناسب نمی بیند به شوهرش توصیه می کند ثریا را به برلین ببرد تا از شرایط محیطی مطمئنی برخوردار باشد چون بیم از آن داشته که ثریا مریض شود...
 مادرم به پدرم می گوید:

- خلیل، بهتر است ثریا را به برلین ببرم چون در این جا وسایل بهداشتی مناسب برای طفل نیست ثریا ممکن است به بیماریهای پوستی، چشمی که در این جا شایع است مبتلا گردد.^۱

مدتی بعد یعنی وقتی ثریا هشت ماهه می شود اوا او را از طریق بندرانزلی به وسیله کشتی به روسیه و از آنجا با قطار به برلین می برد. ثریا شش ماه تحت نظر پدر و مادر بزرگش بزرگ می شود تا ۱۴ ماهه شده و پدرش هم به آنان می پیوندد. علت آمدن و یا در واقع گریز آقای خلیل اسفندیاری بختیاری به برلین را باید در جو آشفته مملکت و خشم رضاشاه جستجو کرد:

شش ماه نزد پدر و مادر بزرگم ماندم، چندی بعد پدرم نیز به ما پیوست. ترک کردن ایران برای پدرم بنا به رویدادها بسیار اهمیت داشت. این قرار در ارتباط با مسایل مملکتی و قراردادی بود که رضاشاه با شرکت های نفتی بریتانیایی منعقد نموده بود. طبق قرارداد مزبور تمام سرزمین های نفت خیز تحت نظر شرکت های نفتی در می آمد، املاک خانواده پدرم هم با پرداخت ناچیزی در این برنامه می گنجید.

در این جا برای روشن شدن موضوع، گریزی کوتاه به اوضاع و جو حاکم و موقعیت بختیاری ها می زنیم تا منظور ثریا بختیاری نیز بهتر درک گردد.

۱- البته تمام کودکانی که در آن محیط به دنیا آمدند و بعدها هم بعضی از بهترین دانشمندان، محققان و یا پزشک گشتند، هرگز به آن بیماریهایی که خانم فرمودند مبتلا نگشتند و مثل فولاد آبدیده به جامعه خود خدمت کردند.

می‌دانیم که ثریا از نواده‌های پدری بختیاری‌ها است. دو سردار اسعد بختیاری در تاریخ ایران بسیار مشهوراند. خاطراتی مهم از ایشان نیز در دست است به خصوص در کتاب خلاصه الاعصار فی تاریخ بختیار می‌توان از چگونگی حال علیقلی خان، فرزندانش و خاندانش اطلاعات مستندی کسب کرد و به سرگذشت آنان آگاهی یافت. زندگی جعفرقلی خان سردار اسعد که از روزگار جوانی تا اواخر مهرماه ۱۳۱۲ که در خدمت رضاشاه بود خیلی روشن به رشته تحریر در آمده در آن جا به این نکته برمی‌خوریم:

روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۱۲ سردار اسعد بختیاری با تنی چند به همراه رضاشاه از راه چالوس به دشت ترکمن می‌روند تا شاه مسابقه اسب‌دوانی را تماشا کند. اما سردار اسعد به فرمان رضاشاه در بابل توقیف و روانه تهران می‌شود و به زندان می‌افتد!

پرونده وی در نظمیة نزد میرپاس مختاری معروف بررسی می‌شود: در متن ادعای نام آورده شده:

- تاریخ ورود زندانی ۱۳۱۲/۹/۸، اتهام شرارت و در ذیل آن نگاشته شده: بر مبنای دستور، تلگراف رمزی که از دفتر مخصوص شاهنشاهی به شماره ۱۴۹۹ مورخه ۱۱ آذرماه ۱۳۱۲ به اداره کل شهربانی رسیده زندانی شده است.^(۱)

آن چه که مد نظر ثریا بختیاری است همین ماجرا است که کمی بیشتر به جزئیات آن اشاره می‌نماییم:

جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری به جرم توطئه علیه رضاشاه به وسیله سرهنگ سیاسی، رئیس اداره تأمینات (آگاهی و کارآگاهی کنونی) دستگیر گردید و به زندان قصر فرستاده شد. جعفرقلی خان پس از گذراندن شش ماه زندانی در سن پنجاه و پنج سالگی در روز دهم فروردین سال ۱۳۱۳ به دست جلاد رضاشاه (پزشک احمدی) با تزریق آمپول هوا به قتل می‌رسد. آمپول هوا که در رگ زده شود به علت حباب‌های خالی، مرگ را باعث می‌شود. جالب است که بدانیم سردار اسعد از مشاوران نزدیک رضا شاه بود. به دنبال قتل

جعفرقلی خان، محمدرضا خان بختیاری، (سردار فاتح)، محمد جوادخان اسفندیاری بختیاری، (سردار اقبال عموی بزرگ ثریا) علی مردان خان چهارلنگ و گودرزخان بختیاری نیز در همان تاریخ یکجا به سرنوشت جعفرقلی خان دچار گشتند.

سردار اسعد - جعفرقلی خان - مرد با ذوق و فرهنگ دوستی بود که به مطالب تاریخی و ادبی علاقه خاصی نشان می داد. او خود دست به ترجمه چند کتاب زد و دیگران را نیز تشویق کرد که به کار ترجمه دست بزنند.



علیقلی خان سردار اسعد (وسط) - جعفرقلی خان سردار بهادر فرزندش (چپ)

او چندین سفر به اروپا کرد و در اروپا هم اغلب با ایرانیان ادب دوست و میهن دوست معاشرت و حشرونشر داشت. آثاری که از این مرد فرهنگ دوست به جای مانده عبارت است از:

- تاریخ حمیدی (داستان تاریخی درباره سلطان عبدالحمید) نوشته پیریکارد ۱۳۲۷ -

هق

- خلاصة الاعصار فی تاریخ بختیار،

۱۳۲۷ - هق

- دختر فرعون ۶ دفتر الکساندر دوما

۱۳۲۴ - هق

- عشق پاریس : اثر الکساندر دوما

۱۳۲۲ - هق

- نمادهای انگلیس (بولینا) از جرجی

زیدان ۱۳۲۱ - هق

- هانری سوم ۱۳۲۳ - هق

- هرمس مصری ۱۳۲۲ - هق

کتاب‌هایی که به همت و تشویق او به

فارسی ترجمه شده.

- پل و رژی، اثر برنارد دوسن پیر: ترجمه ابراهیم نشاط ۱۳۲۴ - هق

- تاجگذاری شاه صفی، اثر شاردن، ترجمه علیرضا مترجم السلطنه ۱۳۳۱

- تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران، کوروس کبیر، اثر گزنفون

ترجمه ضیاءالدین منشی ۱۳۲۳ - هق

- روکامبول، از بونسون دوتراس، ترجمه حبیب‌الله عین‌الملک ۱۳۲۶ - هق

- سرگذشت عشق بازی ناپسری کلنل فرامبر: اثر پل دوکک (ترجمه از عربی - هق)

- سفرنامه شرلی: ترجمه اوانس مساعد السلطنه ۱۳۳۰ - هق

- شوالیه دار مافتل: اثر الکساندر دوما: ترجمه محمد طاهر میرزا ۱۳۲۴ - هق



- کتاب آبی در هشت مجلد...

- مارگریت : اثر الکساندر دوما، ترجمه عبدالحسن میرزا ۱۳۲۲ - هق
فرزندان سردار اسعد جعفر قلی خان:

۱- جعفر قلی

- محمد تقی ضیاءالسلطان (امیرجنگ)

- خان باباخان

- محمدخان سالار اعظم

- منوچهر

بازگردیم به خاطرات و نوشتارهای ثریا در این زمینه و ببینیم او از آن دوران چه به یاد دارد:

... رضاشاه می‌بایست کنترل تمام سرزمین‌های نفت‌خیز را به عهده می‌گرفت. سهم بختیاری‌ها را هم به مبلغ ناچیزی می‌خرید. یکی از عموهایم که در آن زمان وزیر جنگ بود با ناراحتی خروشید:

- اعلیحضرت! این یک مصادره واقعی اموال است و مورد قبول

بختیاری‌ها نیست!

ثریا می‌افزاید:

رضاشاه که نمی‌خواست روی حرفش کسی حرف بزند، عموی بزرگم را توسط گارد ویژه‌اش دستگیر کرد و در زندان کشت. دیگر برادر بزرگ پدرم و... آنان که زنده ماندند در زندان به سر بردند و به آنان گفتند:

اعلیحضرت برخلاف میلشان ناگزیر از دادن درسی عبرت‌انگیز به شما شدند، حال این یک قرارداد است؟ آیا حاضرید آن را امضا کنید یا نه؟ معلوم است آنان راهی جز تسلیم نداشتند.

عروسی پسر قاتل با دخترزاده مقتول!

به قول خانم ثریا، بعد از آن مصادرهٔ اموال، پدر ثریا دچار کم‌پولی می‌شود. در آلمان هم در آن مقطع شغلی که بتواند او را آن گونه که عادت داشت اداره کند، بدست نیاورد. آقای اسفندیاری با همسر و فرزندش به ایران بازگشت. در این مقطع دیگر از آن بگیر و ببندها خبری نبود، مدت زندان تخفیف یافته بود، مقداری پول به خانوادهٔ بختیاری‌ها می‌دادند و کم‌کم آزادشان کردند مشروط بر این که به زمین‌های سابق و املاکشان باز نگردند. مقداری زمین در رامسر در اختیار بختیاری‌های زنده مانده قرار می‌گیرد تا رضاشاه خاطرش جمع باشد آنان پراکنده شده‌اند و خطری از آن ناحیه وی را تهدید نمی‌کند.

ثریا می‌گوید:

اما پدر من صاحب مال و مکنتی نبود که بترسد آن را از دست بدهد و به همین باور هم به ایران بازگشتیم. در این جا باید به نقش فداکارانهٔ مادرم اشاره کنم که در تمام مواقع با پدرم همکاری و همیاری و هم‌فکری می‌کرد و با وجود شرایط سختی که در ایران انتظارش را می‌کشید، به خاطر پدرم به ایران آمد.

ثریا کودکی خود را از پنج سالگی تا بلوغ و سال‌های نوجوانی چنین بر می‌شمرد:

... سلطنت خانم در نهایت صبر و حوصله دستم را می‌گرفت و می‌گفت می‌نویسیم ثریا! آها این طوری و برایم تعریف می‌کرد که ثریا یک ستارهٔ درخشان در آسمان است، شبها در صحرا خوب می‌تواند راهنمای صحرانشینان باشد.

بعد از نام معلمش یاد می‌کند:

- خانم Eli ایلی! در جشن نوتل چه شعرها که نمی‌خواندیم:

- ای شب زیبا، ای شب مقدس...

داشتن پدر ایرانی و مادر آلمانی از ثریا یک شخصیت کاملاً دوگانه ساخت خودش این تضاد را کاملاً احساس می‌کرده:

... احساس مسلمان و مسیحی بودن و به هر دو اعتقاد داشتن در وجودم دو